

شجریان هنرمند، صدایش بای آوای برخاسته از نهاد مردم، خاک وسرزمینش باشد



تصویر و امضای شجریان

کار مجید علم

موسیقی، گوهر همزاد هر ملتی است. با گرفتن گوهر انسانها در هر نقطه از این کره خرد مرتبط با نیازهای زندگی و روحشان، هر ملتی موسیقی ویژه‌ای دارد که پدرانش پدید آورده‌اند تا به او راه است. این است که موسیقی هر قومی برخاسته از «نهاد» مردم آن است، متأثر از چهار عنصر: خورشید، آب، هوا، خاک؛ و نیز جهان انسانی آن سرزمین هنرمند، در چنین شرایطی پدید می‌آید. این که می‌بینیم موسیقی اقوام سیاه با موسیقی هند، ایران و دیگر اقوام فرق دارد و هر یک از این اقوام دارای موسیقی ویژه‌ای است، بدان جهت است که نقطه از خاک، شرایطی مغایر یا سایر نقاط دارد و انسانهای هر سرزمینی نیز با سرشت و نهاد مردم سرزمینها متفاوت است؛ همان گونه که نیاز درونی‌شان هم فرق دارد.

از این رو است که شکل و نوع سازها نیز ارتباطی از نوع صدایی دارد که آن مردم می‌پسندند و دوست دارند. در همین ایران خودمان، که سرزمین کوچکی در کره زمین است، موسیقی مناطق مغرب باهم متفاوت است، مثلا موسیقی‌های خراسان، لرستان، دشتستان، گیلان و مازندران، خیلی باهم دارند. مردم این مناطق، همان‌طور که در لهجه یا گویش و حتی انتخاب واژه‌های متداول بین خود، معماران ساختمان‌سازی، نوع لباس پوشیدن و آداب سنت‌هایشان با یکدیگر فرق دارند در نوع موسیقی دارای اختلاف‌اند. در کشور ما، که زبان اغلب فارسی است، اختلاف لهجه‌ها و تبدیل واژه‌ها و تغییر و تفاوت موسیقی این مردم نقش اساسی دارد. واقع رابطه‌ای ناگسستگی بین زبان و موسیقی برقرار است و در هر سرزمینی (ایران و خارج از ایران) موسیقی و زبان چنین رابطه‌ای دارند. پایه‌های ارزشی زبان ما، بسته به آن موسیقی است. درون واژه‌ها نهفته است. در این مورد بعداً توضیح می‌دهم.

هنرمند برخاسته از هر جامعه‌ای، اگر برای مردم و در میان آنها زندگی می‌کند، صدایش باید آ

مسلماناً خوانندگان جوان هنرمند تازه وارد را به کار خواهد آمد. در طول تمامی سالهای گذشته که صدای گرم و بی نظیر شجریان مونس تنهایی و مرهم دل‌های خسته و مشتاق بود، او هیچگاه نخواست در مطبوعات و رسانه‌های خبری مطرح باشد و به همین جهت مشتاقان هنر استاد، بجز آوازش به ندرت حرفی و سخنی از وی شنیده‌اند. آنچه در زیر می‌آید متن سخنرانی و نیز پاسخ شجریان به سئوالات مطرح شده در دانشگاه لوس آنجلس (یو.سی. ال. ای) آمریکا است که در کلک ۱۷ به چاپ رسیده و ادبستان نیز بنابه ضرورتی که در این زمینه احساس می‌شود اقدام به چاپ آن کرده است. با این امید که بتوانیم در ادامه گفتگو با استادان بی‌بدیل موسیقی سنتی با خواننده ملی ایران نیز مصاحبه‌ای شایسته داشته باشیم.

اشاره
محمد رضا شجریان امروز به حق استاد مسلم آواز ایران است و نکته دیگر این که هنر استاد، تنها در ارائه کم نظیر ردیف‌های آوازی موسیقی ایران و نوآوریهای بجا و دل نشین و شیوه بدیع او خلاصه نمی‌شود. علاوه بر آهنگسازی و نوازندگی و خوشنویسی و وقوف بر تاریخ و متون ادب فارسی، شجریان را از دیرباز به پایبندی به اصول اخلاقی می‌شناسیم. علیرغم زمینه‌های انحراف و جاذبه‌های خاصی که در حوزه موسیقی وجود دارد، شجریان چه در سالهای قبل و چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی که فضای جدیدی برای رشد سالم موسیقی ملی فراهم آمد، همواره به نحو شایسته‌ای منزلت هنر خویش را دانست و بر آن ارج نهاد، و این چیزی است که

زمانی که کودک بودم و موسیقی (به خصوص برنامه گلها) را از رادیو می شنیدم برای هر يك از آن هنرمندان جایگاهی ماورای پایگاه انسانی در ذهنم درست کرده بودم اما وقتی به تهران آمدم و محیط آن زمان رادیو (۲۷ سال پیش) را از نزدیک دیدم، خیلی از تصورات و باورهایم را متأسفانه بی جا و غیر واقعی یافتم

■ من که در جریان کار (موسیقی) و ضمناً بین مردم بودم، گنجی و سرگردانی را بین جوانان حس می کردم. چرا؟ برای این که ما هنرمندها هم، کارمان خراب بود... با خاک و نهاد مردم مان در رابطه نبودیم. خود خواهی مان بر همه چیز غلبه داشت. مردم موسیقی ما را نمی گرفتند و نمی پذیرفتند، چرا که زبان دلشان نبود...

■ موسیقی هدف نیست، وسیله است وسیله بیان يك مفهوم، يك خواسته، وسیله انتقال آن زیبایی متعالی که انسان را به طرف کمال خودش می برد

■ برای فراگیری آواز حتماً باید با يك معلم خوب آواز کار کرد. خواننده ای که فقط دستگاهها را کار کند نهایتاً «ردیف خوان» و «ردیف دان» می شود ولی اگر خواننده ای بخواهد «شیوه» پیدا کند باید نزد معلمی که شیوه ها را می شناسد و می تواند تدریس کند، آموزش ببیند.

نمرین خود را آماده می سازند که اولین کارشان، كوك كردن سازها است. ولی چیزی مهم تر از كوك كردن ساز است که ویژه فرهنگ ما است. فرهنگ ایران می گوید که گروه نوازنده - از ۲ نفر گرفته تا ۳۰۰ نفر - اگر ساز دلشان با یکدیگر كوك نباشد، از ارکستر آنها صدای زندگی بیرون نمی آید. آری، فرهنگ ایران می گوید: پیش از این که ساز دستت كوك شود، باید ساز دلت كوك شود. اعضای ارکستر باید هدف نوازندگی شان را بدانند و کشف کنند که چرا به دور هم جمع شده اند. همچنان که اگر يك اجتماع، نت واحدی در دیدگاهش نسبت به زندگی نداشته باشد، صدای مرگ از آن بیرون می آید و جز اختلاف، حاصل دیگری نخواهد داشت، اگر گروه نوازنده هم ساز دلشان با یکدیگر كوك نباشد و هماهنگ و همدل و يك دل نباشند، از این ارکستر صدای زندگی بیرون نمی آید. نوازنده باید بداند که چه می کند، باید هدف هنرش را بشناسد. پیران دل آگاه و استادان خیرخواه سرزمین ما همواره به هنجویانشان تأکید می کنند که يك هنرمند پیش از آن که از نظر تکنیک توانا شود، باید شخصیتی انسانی بیابد؛ جوهر هنر نیز همین است و جامعه هم يك هنرمند را به شرط انسان بودن می پذیرد و بالا می برد.

زمانی که كودك و نوجوان بودم و موسیقی (به خصوص برنامه گلها) را از رادیو می شنیدم، برای هر يك از آن هنرمندان جایگاهی را ماورای پایگاه انسانی در ذهنم درست کرده بودم، در حد خداوندی: نزد من جای آنها روی بال فرشته ها بود. اما وقتی به تهران آمدم و محیط آن زمان رادیو (۲۷ سال پیش) را از نزدیک دیدم، متأسفانه خیلی از تصورات و باورهایم را بی جا و غیر واقعی یافتم. اندک یافتم کسانی را که تصورات من با شخصیت شان وفق می داد، چه آنها که موسیقی ایرانی کار می کردند و چه آنها که به موزیک مغیر ایرانی می پرداختند. برای همین بود که موسیقی ما به آن مایه از ابتذال تبدیل شده بود: يك مقدار سرو صدا، به زور، از راه رادیو - تلویزیون به مردم دیکته می شد و در واقع جوانها را به این نوع موسیقی معتاد می کردند. این بود که می دیدیم جوان ما

داریم. گاهی يك نوازنده تار، سه تار، کمانچه، نی یا سنتور می تواند کاری را با يك ساز تنها ارائه دهد که حتی در توان يك ارکستر بزرگ نباشد. چرا که علاوه بر تسلط به کار، آن چنان به آوای نهاد مردم سرزمینش دلبستگی دارد و این آوا را چنان در لابلای توانایی های مختلف خودش: خلاقیت، تکنیک، دانش، تجربه و... که او را در هنرش برجسته کرده، متجلی می کند که شنونده به هنگام شنیدن تك نوازی او احساس می کند که هیچ ارکستری نمی تواند این گونه احساس يك مردمی را بیان کند. يك هنرمند اگر با گوهر خاك و مردمش پیوسته باشد، هنرش را - تا آن جا که در توانش هست - عاشقانه دنبال کند و در زندگی شخصی و هنری اش به مردمش راست بگوید، کارش به آنجا می رسد که مردم در تمام طول زندگی، در شادی، غم، شکست، پیروزی، کار، استراحت و... با ساز او زندگی می کنند؛ چون این ساز، احساس درون آن مردم را بازگو می کند و به نیازهای روحی شان پاسخ می دهد.

ما که موزیسین هستیم، هر کدام دلمان می خواهد که يك روز به این پایگاه هنری برسیم و آن چنان بنوازیم و آن چنان بخوانیم که مردم ما سراپا گوش شوند و تمام وجودشان با این صدا - که یا از ساز نوازنده است و یا حنجره خواننده - سفر کند: از «خود» و «خودخواهی»ها بیرون رود و یا راستی، فروغ و زیبایی یگانه شود.

گروه نوازی در ایران، که بیش از ۵۰ سال پیشینه دارد، در ۳۰-۴۰ سال اخیر رشد چشم گیری داشته است. بنیان کار، در گروه نوازی، آهنگی است که آهنگساز می آفریند و در واقع این آهنگ مانند طرح اولیه يك بنا است. تنظیم کننده تلاش می کند که شخصیت جملات را شناسایی کند و با آگاهی که از توانایی ها و امکانات تك سازها دارد، این قطعات را برای سازهای ویژه ای در نظر بگیرد: خط دوم، سوم و فاصله های گوناگونی را که در هارمونیزه کردن باید در نظر و به کار گرفته شود، در آن آهنگ اعمال کند و آن گاه نت آن را برای گروه بنویسد. نوازنده ها هم با

رخاسته از نهاد مردم، خاك و سرزمینش باشد. يك خواننده لر، که با قوم و سرزمین خودش رابطه ای استین دارد، خیلی بهتر از من که اهل خراسانم و لری می دانم، می تواند خواسته های مردمش را با آواز خود بیان کند یا نوازنده ای که در آنجا پرورش پیدا می کند، خیلی بهتر می تواند نیازهای عاطفی مردمش را با ساز خودش بنمایاند. بخشی از تعهد و مسؤلیت هنرمند نسبت به مردم، همین است. وقتی که من با خانواده، قامل و مردم آن قسمت از خاك خودم رابطه عمیق داشته باشم، موسیقی من غیر از آن نیست. پس من که ایرانی ام (خراسانی، لر، کرد، دشتستانی یا اهل شمال ایران)، خواسته ها و نیازها و عواطفم با مردم آفریقای سیاه یا شمال آمریکا فرق می کند؛ و اگر نسبت به مردم سرزمینم احساس تعهد می کنم، دیگر تلاش نخواهم کرد که موسیقی سیاهان آفریقا یا اهالی آمریکا را به مردم خود ارائه دهم یا تحمیل کنم. صدای هنرمند راستین باید برخاسته از نهاد مردمش باشد.

از طرف دیگر، هنرمند برای این که بتواند هنرش را راتر از مردم و سرزمین خودش ببرد، باید در حد مکانات و علاقه اش موسیقی های دیگر را شناسایی کند و فرهنگ مردمان دیگر آب و خاك ها را بشناسد تا دید و نگرشش نسبت به جهان و مردمی که روی این کره خاك زندگی می کنند، گستره بیشتری پیدا کند و عملی شود در نزدیک کردن مردم خودش با دیگر انسان های جهان؛ چون هنرمند بهتر از هر کسی می تواند پلی باشد بین دو ملت، یا چند ملت و بین انسانیت انسان ها. این چنین هنرمندی که به مردم خودش و دیگر مردم جهان تعهد دارد، در واقع در خدمت انسانیت است.

موسیقی را در ایران خودمان از دو جنبه می توانیم بررسی کنیم: (۱) موسیقی همراه با کلام و شعر، به صورت تصنیف یا آواز (۲) موسیقی بدون کلام، یا به شکل تك نوازی (که مشخص ترین و ممتازترین نوع موسیقی ایرانی است) یا به صورت گروهی و ارکستری. ما هنرمندان زیادی در رشته تك نوازی داشته ایم و



■ هنرمند برخاسته از هر جامعه‌ای

اگر برای مردمش زندگی می‌کند، صدایش باید آوای برخاسته از نهاد مردم، خاک و سرزمینش باشد

■ اگر من نسبت به مردم سرزمینم

احساس تعهد می‌کنم، دیگر تلاش نخواهم کرد که موسیقی سیاهان آفریقا یا اهالی امریکا را به مردم خود تحمیل کنم

■ «تکنوازی» مشخص‌ترین و ممتازترین نوع موسیقی ایرانی است

■ ما که موزیسین هستیم هرکدام دلمان می‌خواهد که یک روز

آنچنان بنوازیم و آنچنان بخوانیم که مردم ما سرا پا گوش شوند و تمام وجودشان

این صدا سفر کند. از «خود» و

«خودخواهی» ها بیرون رود و با راستی، فروغ و زیبایی یگانه شود

برداشتی کرده و اصولاً نظری نسبت به کار نیست؛ دوستم ترجمه کرد: آن میهمان اول یک خورد، بعد خیلی سریع متمرکز شد و گفت: «من چیزی نمی‌فهمیدم، اما حس می‌کردم که می‌توانم به این صدا اعتماد کنم.» جوابم را گرفته بودم. خستگی چندین ساله از تنم بیرون رفت و احساس کردم که در هدفم اندازه‌ای موفق شده‌ام.

کوشش همواره این بوده که این «اعتماد»، در صد و کارم وجود داشته باشد و شونده فکر نکند که می‌خواهم تکنیک یا اوج و وسعت صدایم را نمایش دهم. خوب، موقعی که جوان بودم، این کار را می‌کردم ولی بعد فهمیدم که موسیقی اصلاً برای چیز دیگری است. آن اوایل، حتی کسی به ما نمی‌گفت که مثلاً تا این گوشه چیست، چه رسد به این که از هدف موسیقی سردر بیاوریم. بعدها که فهمیدم هدف، دیدگاه، فلسفه، بنیادهای موسیقی چیست و نهاد ناخودآگاه من گاهی در جهش قرار می‌گرفته، سعی کردم این راه را آگاهانه تر طی کنم.

حال به موسیقی آوازی ایران می‌پردازم، به ویژه رابطه موسیقی و شعر. زبان و موسیقی، گوهر همزمانند؛ چرا که هسته اصلی و اولیه هرکدام صدا است. آن چه به شکل گویش‌ها است و در فرم زبان بیاید می‌شود، هسته اولیه‌اش صدا است. پس در زیارت موسیقی وجود دارد؛ صدای هنجارگون قانونمند موسیقی درونی کلمات در زبان فارسی، چه در شعر چه در نثر، بیانگر معنای کلمه است. همین کلمه «بلا» در حالات مختلف، معانی مختلفی را القا می‌کند. تأیید، تأکید، تئیه و شماتت، ...

انسان اگر موسیقی یک کلمه را عوض کند، معنای آن دگرگون می‌شود. در آواز هم می‌توان معنا را موسیقی کلمه یا جابه‌جا کردن «نت»ها و تأکید روتن سیلاب‌های هر کلمه عوض کرد: قطعاً «ابرو» به ما متناوب است که ما دل شکسته‌ایم» با «ابرو» به ما متناوب که ما دل شکسته‌ایم» فرق دارد.

من که خواننده یا آهنگساز هستم وقتی می‌خواهم روی شعری آهنگ بگذارم، باید خوب به معنای شعر و وقوف داشته باشم، ارزش هر کلمه را - به درستی

«نیکل بازاری» را می‌شنوم، حس می‌کنم که همه وجود مرا تسخیر کرده‌اند. وقتی به سارنجی «سلطان‌خان» و شهنای «بسم‌الله‌خان» گوش می‌سپارم، در من اثر می‌گذارند. اینها مردمی‌اند که برای خودشان نزیستند، بلکه برای انسانیت و زیبایی زندگی می‌کردند. صدای «ام‌کلثوم» مرا تکان می‌دهد؛ وقتی این زن هنرمند از جهان رفت، چندین میلیون تشییع‌کننده داشت، چرا که از نهاد مردم عرب برخاسته بود. صدای «نات کین کل» با فلوت «زانقی» هم روی من اثر می‌گذارند؛ همین‌طور چهار فصل «ریوالدی» و خیلی از موسیقی‌های کلاسیک دیگر هم به من لذت می‌دهند. پس می‌بینید که تعصبی روی موسیقی خودم ندارم. طالب صدایی هستم که از نهاد انسانیت برخاسته باشد. ما این را باید بدانیم که وقتی موسیقی ما خوب باشد، هنرمند ما درست زندگی کند، زحمت کشیده باشد، هنرش را با عشق دنبال کرده باشد، روی کارش زمان گذاشته باشد، و تسلط و وقوف لازم را پیدا کرده باشد، و ضمناً راست بگوید، به یقین روی هر انسانی اثر خوب خواهد گذاشت؛ این انسان ممکن است ژاپنی، کانادایی، اسکیمو، سفید یا سیاه باشد.

شبی در تهران میهمان یکی از دوستان بودم. این دوست، صبح آن شب به من تلفن زد که یک میهمان، کراهی دارد که برای کاری اقتصادی به ایران آمده و گفته دوست دارم با موسیقی شما آشنا شوم، و اجازه خواسته که او هم امشب در جمع ما باشد، رفیق و آیین مردم آمد! حدوداً شصت ساله می‌نمود و خیلی موقر و متین بود. آن شب در آن محفل خودمانی، دو سه تا برنامه اجرا کردیم و این میهمان، هم ساز شنید (تار و

ستور و کمانچه و تنبک) و هم آواز. خوب هم گوش می‌داد موقعی که مجلس تمام شد و در حال رفتن بودیم، به صاحب‌خانه گفتم: این دوست امشب چیزهایی را شنید! خوب، از سازها صداهایی را شنید که به هر حال می‌تواند یک حس نسبت به آنها داشته باشد اما می‌خواهم بدانم از آواز من، که مثلاً از شعرهای سعدی و حافظ بود و قطعاً معنی آنها را نمی‌داند و یا تحریرهایی که می‌دهم و برای او ناآشنا است، چه

از موسیقی خودش گریزان است و ناچار به موسیقی‌های دیگر روی می‌کند؛ که آن هم راضی‌اش نمی‌گردد و نتیجه‌اش سردگمی بود. من که در جریان کار و ضمناً بین مردم بودم، چه در محیط رادیو-تلویزیون و چه در بیرون از آن، این گیجی و سرگردانی را بین جوانان حس می‌کردم. چرا؟ برای این که ما هنرمندا هم کارمان خراب بود؛ آن نت و دیدگاه واحد را نداشتیم، با خاک و نهاد مردم‌مان در رابطه نبودیم.

خودخواهی‌مان بر همه چیز غلبه داشت. مردم موسیقی ما را نمی‌گرفتند و نمی‌پذیرفتند، چرا که زبان دلشان نبود. موسیقی ایرانی بود، اما فرهنگ ایران در این موسیقی حضور و تجلی نداشت. در این موسیقی، آن چیزی که سروش سرزمین ما باشد، نبود.

پس باید کوشش کنیم که همراه با بالا بردن دانش موسیقی، تسلط در تکنیک‌ها و کسب تجربه، از نظر فرهنگ نیز مراحل عالی انسانی را طی کنیم؛ فرهنگ رفتار و گفتار و کردار. باید باور کنیم که موسیقی هدف نیست، وسیله است؛ وسیله بیان یک مفهوم، یک خواسته، وسیله انتقال آن زیبایی متعالی که انسان را به طرف کمال خودش می‌برد. اگر من شونده در لحظاتی - به اصطلاح - «حال» کنم ولی از این در که بیرون رفته، این موسیقی هیچ کاری با من نکرده باشد، به آن هدف نرسیده‌ایم، بله، آن هم یک نوع موسیقی است، صداهایی موزون است فقط، که در رسایی انسانها به کمال نقشی نداشته است. این توصیه‌ای است که بزرگان ما کرده‌اند: هنرمند، همچنان که هنرش رشد می‌کند، خودش نیز باید از خودخواهی‌ها و زندگی برای خود، به طرف زندگی برای انسان‌های دیگر سفر کند.

این موسیقی، که زبان انسانیت است، وقتی از نهاد هنرمندی که برای انسان‌ها زندگی می‌کند بیرون آمد، به دل هر ملتی می‌نشیند. من با وجود این که با نوع زندگی هیچ یک از اساتید و هنرمندانی که الان نام می‌برم، آشنا نیستم اما از هنرشان لذت می‌برم، حس می‌کنم که این هنرمند یک آتش انسانی در دلش نهفته است. من وقتی که ستار «ولایت‌خان» و یا ستار

سناسم، و موسیقی بی که می تواند بیانگر معنایی ویژه شد کشف کنم و با سلیقه و ذوق خودم، در دستگاه ها و شه‌هایی که تأثیر بیشتر دارد، بسازم و ارائه دهم. ف من در این جا، هدف شعر است. چه در خواندن از و چه در هنگام ساختن آهنگی بر روی شعر، اگر بنای شعر را خوب بیان نکنم، از هدف شعر جدا شده‌ام و در واقع به شعر خیانت و بی حرمتی روا شده‌ام. اگر کلمات، معنای خود را پیدا نکنند، تا‌هی از جانب هنرمندی است که نتوانسته با شعر نیاپاتی درست برقرار کند، حالا چه خواننده باشد و ه آهنگسازی که روی شعر آهنگ گذاشته است. و نه موسیقی، روان شعر و بیانگر معنای آن است، باید گونه‌ای انتخاب و ساخته شود که بتواند مفهوم شعر به شنونده منتقل کند. وقتی که من شعر را خوب سناسم، آهنگ را خوب بگذارم و با شعر منطبق کنم، و بوب هم اجرا کنم، می‌گویند این شعر به نیشایی نوننده درآمده؛ یعنی آن چنان شعر را حس کرده که شترین تأثیر و بالاترین لذت را برای او به همراه شته است.

همچنان که گفتم، مبنای ارزشی هر زبان به موسیقی رونی آن برمی‌گردد که ویژه همان زبان است. پس ها، کردها، گیلک‌ها، افغان‌ها و ترک‌ها موسیقی اص خود را دارند که با زبانشان ارتباطی تنگاتنگ رد. شعر انگلیسی را اگر بخواهید با چهجه آفای بجریان بیان کنید، خیلی مضحک می‌شود؛ سراینده مر به شما می‌خندد و گمان می‌برد که کلام او را سخره کرده‌اید؛ برای این که این موسیقی مال آن ان نیست. حال اگر با موسیقی دیگری که ویژه ما ست بخوانند شعر فارسی را بیان کنند، نهاد مردم ران نمی‌پذیرد؛ آن نهادی که دارای اندیشه است و ست فکر می‌کند. البته ممکن است عده‌ای سندنند؛ اینها کسانی‌اند که کمتر می‌خواهند ندیشند و فکر کنند و به اصالت‌ها و روزه‌های هنری و انسانی که جهت‌ش رو کمال است، کاری ندارند؛ می‌خواهند وقت گذرانند، کیف کنند و احياناً رقصی هم بکنند؛ اینها رد بحث ما نیستند.

روز چهارشنبه بیست و نهم دی ماه ۱۳۵۵ نزد ستادم آقای برومند درس داشتم (از این جهت این ریخ را به یاد دارم که فردای آن روز، استاد برومند بکه کرد و درگذشت). خانم مسؤول کلاس گفت که روز درس نداریم، چون استاد را امشب به کاخ ستان دعوت کرده‌اند تا نظرشان را درباره آهنگی که ری شعر حافظ گذاشته‌اند و به صورت ایرا، همراه با کستر سمفونیک، روی صحنه اجرا می‌کنند، پرسند. ای برومند گفت برویم ببینیم چه تاجی به سر حافظ اند؟ پیرمرد می‌دانست که شعر حافظ، اصلاً با ایرا ور در نمی‌آید. زمستان سردی هم بود و رقیم. به حال برنامه اجرا شد و خواننده - که اسمش را بی‌برم، برایم خیلی محترم است و دوست من هم ست - این شعر حافظ را: «صبح است ساقیا! قدحی شراب کن» به صورت ایرا خواند. شخصی هم که رفن آهنگ را ساخته بود، تحصیل کرده موسیقی در ارج بود ولی خوب این اجرا بیانگر معنای شعر حافظ نبود و اصلاً تناسبی نداشت. حین اجرای برنامه؛ زیرچشمی به استاد برومند نگاه می‌کردم، و

می‌دیدم گاهی مثل لبو قرمز و گاهی مثل گنج سفید می‌شود. البته قطعات دیگری هم در برنامه بود که خوب بود و ارکستر هم خیلی خوب کار می‌کرد اما این قطعه... پس از پایان برنامه، شخصی که بانی این کنسرت بود، نزد آقای برومند آمد و پرسید: استاد! چه طور بود؟ نظرتان چیست؟ استاد هم گفت: خیلی حرفها یا شما دارم اما حالا باید بروم، فعلاً شب به خیر، خداحافظ! در اتومبیل، این مرد از شدت ناراحتی نمی‌توانست صحبت کند. گفت: «اینها حالا کارشان به این جا کشیده که می‌خواهند شعر حافظ را مسخره کنند». این موسیقی، مال این زبان نیست. ایرا، موسیقی بسیار ارزنده و زیبایی است اما با زبان خودش. قاطعی کردن اینها اصلاً کار درستی نیست.

حالا اگر سؤالی دارید، آماده‌ام...
س: «جناب آقای شجریان! در ظرف ده سال اخیر، موسیقی چه تحولی را از سر گذرانده و چه فرقی با موسیقی گذشته ما دارد؟»

شجریان: «آن موسیقی که پیش از انقلاب بود و اشکال متنوعی داشت، آن چنان بی‌ربط و مبتذل بود که مردم هم شکایت داشتند. من هم در اعتراض به آن نوع موسیقی که متعلق به سرزمین ما نبود و دستگاههای مسؤول هم آن را پرورش می‌دادند و موسیقی ایرانی را به فراموشی می‌سپردند، در سال ۵۵ مدتی از رادیو - تلویزیون کناره گرفتم. پس از انقلاب چون به طور کلی از موسیقی ممانعت می‌شد، آن نوع موسیقی هم که داشت همه استعدادها را هرز می‌داد و ارزشها را از بین می‌برد، دیگر وجود نداشت. این بود که زمینه ذهنی مردم، برای این که موسیقی ایرانی جایگاه خودش را بیابد، پاک و آماده بود؛ هر چند که موسیقی خوبی عرضه نمی‌شد ولی به هر حال ایرانی بود و به عنوان «سرود» -

که اسم بی‌مسمايي بود - ارائه می‌شد که اصلاً شکل سرود نداشت؛ همان، موسیقی ایرانی بود. گاهی اوقات آهنگهایی که قبلاً در شورا رد شده بود، با کلام دیگری که مورد تأییدشان بود و به اصطلاح از نظر مضمون حالت سرود داشت، عرضه می‌شد. بد هم نبود ولی سطح بالایی نداشت. کم کم گوش مردم، به این نوع موسیقی عادت کرد. الان موسیقی ایرانی را به وفور می‌شنویم که گاهی اوقات خوب هم هست. فراوان‌اند هنرمندان جوانی که در این زمینه کار می‌کنند.

البته توضیح بدهم که از طریق رادیو - تلویزیون هیچ تغییری، در ذات و کیفیت موسیقی ایرانی، در جهت پیشرفت داده نشده اما کیفیت موسیقی در درون جامعه و بیشتر بین هنرمندانی که اغلبشان با رادیو - تلویزیون همکاری ندارند بالا رفته است، چه بین کسانی که سنی از آنها گذشته و چه میان جوان ترها، آنها به خاطر عشق به موسیقی، موزیسین‌ها بر تعدادشان افزوده شده و تعداد هنرجویان کلاسهای موسیقی به چندین برابر پیش از انقلاب رسیده است. این علاقمندی را به اشکال مختلفی می‌شود بررسی کرد:

یکی این که به هر حال زمینه برای رشد موسیقی بد، از بین رفته و برای موسیقی خوب مهیا شده؛ دیگر این که موسیقی بد را مردم کمتر می‌شنوند و دیگر آن عادت گذشته زدوده شده، در واقع، مردم به اصلشان باز می‌گردند.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
جای نگرانی نیست؛ اگر از طریق رادیو - تلویزیون، موسیقی خیلی ناب در کیفیت بالا عرضه نمی‌شود و هنرمندان طراز اول با آن همکاری ندارند، موسیقی ایرانی در درون جامعه جایگاه خود را پیدا کرده؛ چون بیانگر الام روحی، احساسات، عواطف و نیازهای درونی مردم ما است. من خوشبینم به این که محیط فعالیت، بیشتر باز شود و موسیقی ما جلوه بیشتری داشته باشد.

س: «در چند سال گذشته، شما دیگر از ساز ویولن در کارهای هنری‌تان استفاده نکرده‌اید. ممکن است در این باره توضیح دهید؟»

شجریان: «به صورت تک نوازی، برنامه‌ای برای ضبط و انتشار نداشته‌ایم؛ هر برنامه‌ای برای انتشار باید از شورای شعر و موسیقی وزارت ارشاد بگذرد و اجازه یابد. در وزارت ارشاد مدتی حساسیتی روی ویولن بود؛ حدود دو سال و نیم قبل، با یکی از مسؤولان شورا، که خودش موزیسین است و سنتور می‌زند، ملاقاتی داشتم و به او گفتم: این بی‌مهری شما نسبت به ویولن، درست نیست! خود من با چند تن از نوازندگان ویولن - از جمله آقای بدیعی - نوارهایی دارم که از کیفیت خوبی هم برخوردار است. ایشان گفت: «ما هیچ حساسیتی نسبت به آقای بدیعی و ویولن‌شان نداریم و می‌توانیم اجازه دهیم و تعصبی هم در کنار نیست». علت عرضه نشدن کارهای من با ویولن این بود که با مسؤول شورا در آن زمان تفاهم نداشتم، چون زیر بار هر حرفی نمی‌رفتم، و در واقع او با من تفاهم نداشت. این است که کارهایم را - کلا - عرضه نکردم.

الان در خیلی از کارهای ارکستری، به وفور از ویولن استفاده می‌شود اجراهای ارکستر سمفونیک که جای خود دارد و به جز ویولن از سازهای دیگری هم در آن استفاده می‌شود. به طور مسلم، تعصب نسبت به هیچ سازی وجود ندارد؛ تا جایی که خیلی از افراد افراطی که نسبت به هیچ نوع موسیقی انعطافی نداشته‌اند و حتی اسم تار و تنبک هم نمی‌شد جلوا آنها برد، الان انعطاف نشان می‌دهند. آن نوع طرز فکر دیگر برجامه ما حاکم نیست. سلیقه‌ها مختلف است ولی موسیقی را حرام نمی‌دانند و حتی در مواردی صدای زن را - به صورت تک خوانی - مجاز می‌دانند. شما نگران این نباشید که چرا مثلاً به ویولن بی‌مهری شده، این بی‌مهری نسبت به کل موسیقی بوده که اکنون در صدد جبران آن هستند. انشاء الله که جبران کنند!»

س: «چون شما اشاره‌ای به توی «حال» رفتن و «حال» کردن داشتید، یکی از حضار خارجی که در باره عرفان مطالعه دارد، می‌خواهد بداند که شما روی صحنه، هنگام اجرای برنامه، چقدر توی «حال» می‌روید و این مسأله تا چه حد در اجرای شما اثر دارد؟»

شجریان: «حال» در بایگانیهای مختلف موسیقی ما جایگاه ویژه خود را دارد «حال» در این جا به این معناست که موسیقی با آن زیباییهای خودش، انسان را در لحظاتی از محیط خود، از این دنیای تن و جسم، بیرون برد، این که او را به کجا می‌برد، به فرهنگ شنونده مربوط می‌شود؛ یکی می‌خواهد به خدا

■ موسیقی هرملتی برخاسته از «نهاد»

مردم آن است... و رابطه‌ای ناگسستنی بین زبان و موسیقی برقرار است

■ گروه نوازی در سی، چهل ساله اخیر رشد چشمگیری

در ایران داشته است

■ فرهنگ ایران می‌گوید که گروه نوازنده اگر ساز دلشان با یکدیگر کوک

نباشد، از ارکستر آنها صدای زندگی بیرون نمی‌آید؛

پیش از این که ساز دستت کوک شود، باید ساز دلت کوک شود

■ نوازنده باید هدف هنرش را بشناسد. پیران دل آگاه و استادان

خیرخواه سرزمین ما همواره به هنرجویانشان

تاکید می‌کنند که یک هنرمند پیش از آن که از نظر تکنیک

توانا شود، باید شخصیتی انسانی بیابد، و جوهر هنر نیز همین است

«ردیف دان» می‌شود. اگر چنین مقصدی دارد. نوارهایی در دست است که ردیفهای موسیقی ایرانی در آن ضبط شده، خیلی هم درست و عالی؛ که مرجع بسیار خوبی هم هست و می‌توان به آنها مراجعه کرد ولی اگر خواننده ای بخواهد «شیوه» پیدا کند، باید نزد معلمی که شیوه دارد و شیوه‌ها را می‌شناسد و می‌تواند آنها را تدریس کند، آموزش ببیند.

حالا که شما معلم ندارید، یا باید از نوارهایی که به صورت ردیف خوانده شده استفاده کنید و ردیف خوان شوید، یا اگر صدای خواننده‌ای را دوست دارید و امکانات صدای شما با آن صدا نزدیک است، به شیوه او کار کنید. راهش این است که جمله‌بندیهای او در ذره ذره و جزء به جزء، در تحریرها و ادای شعر، تکرار و روی نوار ضبط کنید و مرحله به مرحله جلو بروید تا بتوانید نت به نت و حالت به حالت یاد بگیرید. باید زیاد تمرین کنید و این را هم بدانید که اولش، کار خیلی مشکل است و زمان می‌برد. وقتی که یک دستگاه به آواز را کار کردید و کاملاً به آن آشنا شدید، به مواردی برمی‌خورید که می‌بینید ایرادهایی در کارتان هست مثلاً از ادای درست جمله‌بندی تحریرها بر نمی‌آید این جا حتماً باید یک معلم یا صلاحیت باشد تا عیب صدا و اجرای شما را دقیقاً کشف و گوشزد کند. معلوم مثل آینه است که عیب آدم را مرحله به مرحله می‌گوید و رفع می‌کند. معلم، باید باشد تا انسان، خوب رشد کند و زودتر به هدفش برسد. البته با امکاناتی که شما دارید، بهتر است به شیوه‌ای که گفتم کار کنید.

یک توصیه دیگر هم دارم: وقتی شما بخواهید سازی را کوک کنید، برای مثال، صدای هردو سیم را گوش می‌دهید و مقایسه می‌کنید. وقتی هم می‌خوانید، صدای خودتان گوش دهید و در آن واحد، با اصل کار مقایسه کنید تا ببینید آیا همان است یا نه. این، اصولی در کار تقلید است که باید همیشه رعایت شود. کار، در وهله اول، صد درصد تقلید است تا زمانی که یادگیری تکمیل شود؛ بعد از یادگیری، باید از مرحله تقلید بگذرید و مراحل کاملتر و مستقل تر طی کنید.

بیش نیست. ببینید، شما در این جا هر نوع موسیقی‌ای را که می‌شنوید، به دو گام مازور و مینور برمی‌گرد. ما اگر هیچ نداشته باشیم، دست کم این دو گام را در موسیقی خودمان داریم؛ به اضافه این که گامهایی فراتر از اینها داریم، گام‌های «ماهور» و «شور» را داریم که بزرگترین گامهای ایرانی است، همین طور «سه‌گام» و «چهارگام» را. حال چطور می‌شود نداشتن امکانات و محدود بودن را به موسیقی ما نسبت داد؟! آن چه در این جا توسط به اصطلاح ایرانیها ارائه می‌شود، هیچ ریشه‌ای ندارد، ریتم‌ها و ملودی‌های عربی و افغانی و ترکی استانبولی را در هم کرده‌اند. خوب، گاهی هم انسان صداهای موزونی در میان این کارها می‌شوند، مثلاً سازهای الکترونیک، صداهای خوب و موزونی ایجاد می‌کنند که ممکن است در لحظاتی شادی آفرین هم باشند و شنونده را به تکان هم وادارند، اما بعد چه؟ چه اثر مثبتی روی جامعه دارند؟ کسانی که در این جا این چیزها را می‌شنوند، دیگر کمتر می‌توانند موسیقی ایرانی را بپذیرند. موسیقی ایرانی، از آن مردمی است و بیانگر حالات کسانی است که در ایران زندگی می‌کنند. مردمی که به محیط بیگانه خو کرده‌اند و این جا را دوست ندارند، به یقین موسیقی ایرانی را نباید دوست داشته باشند؛ چون این نوع موسیقی، نماینده و بیان کننده حالات آنها نیست. طبیعی است که دنبال چیز دیگری می‌روند.»

س: «[یکی از شنوندگان] - من می‌خواهم آواز یاد بگیرم؛ اگر ممکن است توصیه‌ای بفرمایید و بگویید که چه کار باید بکنم؟»
شجریان: «برای فراگیری آواز، هرجو حتماً باید با یک معلم خوب آواز کار کند که فکر نمی‌کنم در اینجا چنین امکانی را داشته باشید. یک معلم خوب، ابتدا صدای خواننده را می‌شنود تا ببیند رنگ صدایش چیست و حد و وسعت صدایش تا کجاست، و بر این اساس با او کار می‌کند. خواننده‌ای که فقط دستگاهها را یک به یک کار کند و فرا گیرد، نهایتاً «ردیف‌خوان» و



برسد، یکی می‌خواهد به معشوقش برسد، یکی به سرآغاز زمان باز می‌گردد، یکی به یاد عشقهای دوران جوانی اش می‌افتد. هرکس در هر موقعیت فرهنگی، به نوعی «حال» می‌کند؛ گاهی ممکن است آن چنان از خود، بی‌خود شود که حتی از اتفاقات اطرافش بی‌خبر بماند. در حلقه‌های عرفانی، این «حال» بسیار پیش می‌آید و گاهی تکرار یک ذکر، شعر یا موسیقی این حالت را ایجاد می‌کند.

این که هنرمند چگونه می‌تواند در شنونده «حال» ایجاد کند، بستگی به گوهر هنری، فرهنگ خانوادگی، نهاد و باورهای آن هنرمند دارد؛ چرا که صدای هنرمند، عطر و موج شخصیت او را به همراه دارد. نسیم اگر از روی گلستانی عبور کند، بوی گل را با خود دارد و اگر از لجنزاری بگذرد، بوی لجن را همراه می‌آورد. این است که پیران دل آگاه سرزمین ما، برخاستگاه صدارا مهم می‌دانند. حافظ می‌گوید:

جمال شخص، نه چشم است وزلف و عارض و خال
هزار نکته در این کار و بار دلداری است
لطیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است
«لطیفه نهانی» در این مقوله ما، همان گوهر درون هنرمند است که به کمک تکنیک و دانش و تجربه، آن «حال» را در شنونده ایجاد می‌کند.

س: «جناب شجریان! در این مدتی که این جاتشریف دارید، حتماً از رادیو-تلویزیونهای ایرانی، موزیکهایی که پخش می‌شود، با موسیقی ترکی توأم است و اسمش را موسیقی پاپ ایرانی گذاشته‌اند، شنیده‌اید. من از بعضی سازندگان این آهنگها، سوال کرده‌ام: چرا از موسیقی سنتی ما که موسیقی کاملی است و می‌شود با آن کار کرد، بهره نمی‌گیرید؟ آنها می‌گویند: موسیقی ایرانی در چهارچوب دستگاهها محدود است و نمی‌گذارد پیش برویم و آن را به میان مردم ببریم. شما در این مورد چه می‌فرمائید؟»
شجریان: «این حرفها کاملاً بی‌اساس است و بهانه‌ای